



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲) وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳) وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴) وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵)﴾

وصف قرآن در صدر سوره نشان دهنده عناصر محوری آن

وقتی در صدر سوره قرآن کریم به وصفی از اوصاف پرفضیلت موصوف شد عناصر محوری آن سوره هم درباره همان فضیلت است وقتی فرمود: ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾<sup>۱</sup> معارف حکیمانه را در این سوره تبیین می‌کند.

وصف حال موصوف بودن اوصاف قرآن

مطلب دوم آن است که قرآن به اوصاف فراوانی متّصف شده است نور است کتاب مبین است کریم است مجید است حکیم است همه اینها وصف به حال موصوف است وصف به حال متعلّق موصوف نیست که اگر گفتیم قرآن حکیم است قرآن مجید است مجاز باشد البته می‌توان گفت که قرآن خودش حکیم است چون معارف حکیمانه را در بردارد و کلام خدای حکیم هم هست ولی این اوصافی که خدا برای قرآن ذکر کرده است از قبیل وصف به حال موصوف است.

۱. سوره یونس، آیه ۱؛ سوره لقمان، آیه ۲.

مطلب بعدی آن است که فرق تقوا و احسان که در آیه سوم فرمود: ﴿هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ﴾ اگر احسان به معنای انجام کار نیک باشد (يك) یا به معنای نیکی کردن به افراد مستمند و مستحق باشد (دو) تقوا بالاتر از این است چون در روایات دارد «التَّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ»<sup>۱</sup> و اما اگر احسان به آن معنای خاصی باشد که در روایت نبوی آمده که احسان، منزلت است و مقام است وصف نیست «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه»<sup>۲</sup> این به صیغه عرفان برمی گردد کاری به اخلاق ندارد بالاتر از تقوای اخلاقی است این احسان‌هایی که معمول است تقوا بالاتر از این احسان است اما احسانی که مقام است و در روایت آمده و حضرت فرمود احسان این است که شما طرزی خدا را عبادت کنید که گویا می بینید آن در ردیف عرفان است نه در ردیف اخلاق.

### اعتصام به قرآن مانع هرگونه اختلاف

مطلب بعدی آن است که چون قرآن کریم حبل متین است اعتصام به آن جلوی هرگونه اختلاف را می گیرد، اگر اختلافی در بین امت اسلامی پیدا شد یا برای این است که به این کتاب اعتصام نشد یا اعتصام ضعیف است یا اعتصام اختلاطی است یا اعتصام التقاطی و گرنه اعتصام به این کتاب چون مسیر یکی است و هدف هم یکی، جلوی هر گونه اختلاف را می گیرد.

### یکی بودن حقیقت ولایت و قرآن و معنای «اکبر» بودن یکی از دیگری

مطلب چهارم این است که حقیقت ولایت با حقیقت قرآن مستحضرید که یکی است قرآن ناطق و قرآن صامت يك حقیقت‌اند در دو زبان و مطلب پنجم این است که در آن حدیث شریف که فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۶؛ صحیح (البخاری)، ج ۶، ص ۲۰.

أحدهما أكبر من الآخر»<sup>۱</sup> که قرآن است اکبر بودن قرآن کریم برای آن است که اهل بیت (سلام الله علیهم) به تبعیت قرآن عمل می‌کنند بدنشان را برای حفظ قرآن تا مرز شهادت می‌برند نه جانشان را، جانشان را که نمی‌دهند بدن اینها، تلاش و کوشش اینها برای حفظ حقیقت قرآن است از این جهت آن در نشئه طبیعت می‌شود اکبر و گرنه آن بحث‌هایی که قبلاً مکرراً از مرحوم کاشف‌الغطاء (رضوان الله علیه) در کتاب شریف کشف‌الغطاء نقل شد ایشان بالصراحه این مطلب که حق است را بیان فرمودند که قرآن بالاتر از امام نیست.<sup>۲</sup> این پنج مطلب مربوط به مسائل قبلی بود.

### بررسی دایره شمول حکمت در قرآن و فرق آن با حکمت رایج حوزوی

اما آنچه مربوط به جریان حکمت است که فرمود ما به لقمان حکمت دادیم و او شده حکیم در جریان حکمت حالا اصطلاحاً تقسیماتی است ولی از خود آیات قرآن کریم برمی‌آید یک سلسله معارف اصول دین است که آنها هم حکمت است یک سلسله مسائلی مربوط به اخلاق است آنها هم حکمت است یک سلسله مسائلی مربوط به فقه است آنها هم حکمت است در طلیعه بحث ملاحظه فرمودید حکمت به اصطلاح قرآن غیر از حکمت به اصطلاح حوزوی است آن آیاتی که در سوره مبارکه «اسراء» از آیه ۲۲ شروع می‌شود بعد از اینکه مسئله توحید را ذکر فرمود مسئله اخلاق را ذکر فرمود مسئله فقه را ذکر فرمود مسئله لزوم معرفت را ذکر فرمود، فرمود: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾<sup>۳</sup> معلوم می‌شود حکمت به اصطلاح قرآن غیر از حکمت به اصطلاح حوزه است فقه، حکمت است اخلاق، حکمت است موعظه، حکمت است، فن حدیث حکمت است، تفسیر حکمت است و مانند آن.

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۰ و ۳۱.

۲. کشف‌الغطاء (ط. الحدیث)، ج ۳، ص ۴۵۲.

۳. سوره اسراء، آیه ۳۹.

## تقسیم حکمت قرآنی به دو قسم و تبیین آن

و اینها هم دو قسم است بعضی از اینها به هست و نیست برمی گردد به شناخت هست و نیست که چه چیزی در عالم هست چه چیزی در عالم نیست که مسائلی عقلی است بعضی ها به باید و نباید برمی گردد که چه کار باید کرد چه کار نباید کرد که فقه و اخلاق از این قبیل است.

### بررسی قوای سه گانه بیرون و درون انسان

خدای سبحان به ما قدرتی داد که با آن قدرت فکر می کنیم به ما قدرتی داد که با آن قدرت تصمیم می گیریم اینها کاملاً مرزشان از هم جداست و روح ما اگر سالم باشد اینها را هماهنگ می کند همان طوری که ما چشم و گوش داریم در بدن و در حوزه جارحه که اینها کارهای ادراکی را به عهده دارند ادراک محسوسات را به عهده دارند دست و پا به ما داد که کار تحریک را به عهده دارند و روح ما از چشم و گوش ما کمک گرفته به دست و پای ما فرمان می دهد که دفاع کنیم یا جذب کنیم یا دفع کنیم در بیرون ما این سه کار هست یعنی نیروی ادراکی هست نیروی تحریکی هست نفس هم اینها را هماهنگ می کند که هماهنگی در بیرون است گرچه نفس، بیرونی نیست. همین سه کار در درون ما هم هست ما در درونمان یک نیروی اندیشه داریم که کارهای تصور و تصدیق و جزم و امثال ذلك به عهده آنهاست یک نیروی انگیزه داریم که اراده و نیت و تصمیم و اخلاص و قصد به عهده آنهاست اینها کاملاً مرزشان از هم جداست گاهی ممکن است انسان چیزی را کاملاً بفهمد صد درصد حق است و عمل نکند برای اینکه آنکه باید عمل بکند یعنی عقل عملی که «عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»<sup>۱</sup> در جبهه جهاد نفس گرفتار نفس اماره شد و به زنجیر کشیده شد حالا اگر دست و پای کسی زنجیری باشد چشم و گوش اگر مار و عقرب را ببیند یا صدای آنها را بشنوند که انسان نمی تواند فرار بکند چشم و گوش که فرار نمی کند چشم و گوش می بیند آنکه باید کار بکند زنجیری است اینکه می بیند کسی سخنرانی می کند یا آیه را معنا می کند خوب هم معنا می کند

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup> را خوب معنا می‌کند تفسیر می‌کند سخنرانی می‌کند بعد نامحرم را هم نگاه می‌کند برای اینکه آنکه

باید نگاه نکند که علم و دانش نیست علم و دانش فقط می‌فهمد آنکه باید تصمیم بگیرد به فرمان خدا و اطاعت

کند عقل عملی است و آن در جبهه جهاد نفس اسیر شده خب عقل زنجیری که کاری از او ساخته نیست اینکه

خودش کتاب می‌نویسد که رشوه حرام است رومیزی حرام است زیرمیزی حرام است این سُحت است ﴿اَكْأَلُونَ

لِلسُّحْتِ﴾<sup>۲</sup> را همین چیزها را می‌داند درس هم می‌گوید اما وقتی پرونده‌ای مطرح شد هم رومیزی را می‌گیرد هم

زیرمیزی را می‌گیرد برای اینکه کاری از دانش ساخته نیست دانش، چراغی است چشمی است که می‌بیند این مار

است آنکه باید تصمیم بگیرد که «عُبْدَ به الرحمن و اکتسب به الجنان» این طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله

علیه) فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى امِيرٍ»<sup>۳</sup> خب اگر این اسیر شد از اسیر کاری ساخته نیست اینکه باید

تصمیم بگیرد عقل عملی است.

### بررسی نقش عقل نظری در وجود انسان

بنابراین هاهنا امور ثلاثه: یکی اینکه ما بحث اندیشه داریم يك متولی دارد مسئول دارد به نام عقل نظری تمام

کارهای فکری به عهده اوست این در سه حوزه فعالیت می‌کند هم در حوزه هست و نیست فعالیت می‌کند که چه

چیزی در عالم هست چه چیزی نیست، هم در حوزه باید و نباید فعالیت می‌کند در فقه، اخلاق، حقوق هم در

ارتباط هست و نیست با باید و نباید هماهنگی می‌کند قیاسی ترتیب می‌دهد که يك مقدمه‌اش از هست و نیست

است يك مقدمه‌اش از باید و نباید است نتیجه هم تابع اخسّ مقدماتین است نتیجه می‌گیرد این سه حوزه

فعالیت‌های علمی را عقل نظری به عهده دارد هیچ کاری از او ساخته نیست فقط می‌فهمد از علم تنها هیچ کاری

ساخته نیست چون علم که کار نمی‌کند مثل اینکه چشم که نمی‌دود چشم که سنگ را نمی‌گیرد مار را از بین نمی‌برد

۱. سوره نور، آیه ۳۰.

۲. سوره مائده، آیه ۴۲.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

چشم که فرار نمی‌کند از عقرب نجات پیدا کند. این عقل نظری این حوزه دانش این حوزه اندیشه مثل چشم است هیچ کاری از علم ساخته نیست (این يك).

### جایگاه عقل عملی در وجود انسان

حالا برویم به سراغ مسئل اراده. مسئل اراده عقل عملی است اگر این عقل عملی در جبهه جهاد نفس اسیر شد خب این زنجیری است خب انسان اگر دست و پایش زنجیری باشد چشم و گوش هر چه مار و عقرب را ببیند چه فرمانی می‌تواند بدهد چگونه می‌تواند هدایت کند اینکه فلج است اینکه دست و پا بسته است اگر کسی - خدای ناکرده - دست و پای عقل عملی‌اش را بست که «كَم مِّنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوًى أَمِيرٍ» این هر چه هم علم پیدا کند هیچ نمی‌تواند دستور بدهد که این عقل عملی فعال باشد.

### نفس انسان هماهنگ کننده عقل نظری با عملی

ولی اگر دست و پایش باز باشد دست و پایش که باز باشد خود عقل نظری که مسئل اندیشه است رهبری نمی‌کند این نفس است که هماهنگ‌کننده است از شأنی می‌گیرد به شأنی دیگر می‌دهد مثل اینکه نفس از چشم و گوش کمک می‌گرفت به دست و پا دستور می‌داد دست و پا هم فعالیت می‌کردند از مار و عقرب نجات پیدا می‌کردند آن واحد هماهنگ‌کننده، نفس است که «فِي وَحْدَتِهَا كُلُّ الْقُوَى»<sup>۱</sup> آن اگر آلوده نباشد «قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا»<sup>۲</sup> نباشد «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى»<sup>۳</sup> نباشد بلکه «قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى»<sup>۴</sup> باشد «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا»<sup>۵</sup> باشد کاملاً مواظب است علم صائب را فراهم بکند (يك) به عقل عملی بدهد (دو) همین که به عقل عملی داد او می‌شود «فعالٌ ما يشاء».

۱. اسرار الحکم، ص ۳۲۰.

۲. سوره شمس، آیه ۱۰.

۳. سوره طه، آیه ۶۴.

۴. سوره اعلی، آیه ۱۴.

۵. سوره شمس، آیه ۹.

## تقوا و احسان ثمره حکومت نفس بر عقل نظری و عملی

حالا یا معصوم می شود یا عادل می شود یا باتقوا می شود یا با احسان می شود هر وصفی که پیدا کرده او از این به بعد اراده می کند اخلاص دارد نیت دارد درجات خاص خودش را دارد بنابراین تمام اندیشه ها به عقل نظر برمی گردد سه حوزه چه حوزه فلسفه و کلام که در جهان چه کسی هست چه کسی نیست خدا هست بهشت هست جهنم هست وحی و نبوت هست امامت هست ولایت هست معاد هست این هستی های تکوینی را عقل نظری می فهمد چه چیزی باید کرد که حکمت عملی است این را هم عقل نظری می فهمد هماهنگی بین اینها که يك قیاس مؤلفی باشد از يك مقدمه بود و نبود و از يك مقدمه باید و نباید آن هم عقل نظری تشکیل می دهد. اصطلاح رایج این است که می گویند حکمت نظری را عقل نظری درك می کند حکمت عملی را عقل عملی و اصطلاح غیر رایج که تحقیقاً آن بهتر است و قوی تر و متقن تر این است که همه دانش ها را عقل نظری درك می کند عقل عملی کارش تصمیم و اراده است.

## حکمت بودن مسائل عملی فقه، اخلاق و حقوق

پرسش: برخی مفسرین گفتند حکمت این است که مصلحت و مفسده هر موجود و هر عملی را می فهمد.

پاسخ: بله، اینها حکمت های عملی است اینها حکمتی است مربوط به فقه و اخلاق و حقوق اما حکمت در عالم چه چیزی هست چه چیزی نیست آن هم جزء حکمت است که خدای سبحان وقتی در سوره مبارکه «اسراء» از توحید سخن گفته تا مسائل اخلاقی و فقهی فرمود: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ خدا هست این حکمت است، وحی هست حکمت است، نبوت هست حکمت است، بهشت هست حکمت است ما باید اطاعت بکنیم این هم حکمت است. بنابراین آنچه در حوزه اندیشه است همان سه رشته علم است رشته های علمی که به

بود و نبود برمی گردد به نام فلسفه و کلام که خدا هست شریک ندارد و مانند آن این حکمت نظری است فقه و اخلاق اینها حکمت عملی است.

### تشبیه قوای سه گانه وجود انسان به قوای سه گانه در جامعه پویا

يك فقيه می گوید چه چیزی واجب است چه چیزی حرام است يك عالم فنّ اخلاق می گوید چه چیزی فضیلت است چه چیزی رذیلت است اما يك سیاستمدار، يك قانون گذار مجلس، يك عالم که رهبری جامعه را به عهده دارد این باید بین این بود و نبود و باید و نباید تلفیق کند فقه حوزه يك کلیات است چه چیزی واجب است چه چیزی حرام اما کار مجلس که تصویب قانون است که با این چه چیزی خوب است چه چیزی بد است چه چیزی واجب است چه چیزی حلال است و مانند اینها انجام نمی شود چه باید بکنیم يك سیاستمدار می گوید چه باید بکنیم کسی که رهبری جامعه را به عهده دارد می گوید چه باید بکنیم يك اقتصاددانی که اقتصاد جامعه را به عهده گرفته و اداره می کند می گوید چه باید بکنیم اینکه چه باید بکنیم قیاسی دارد که يك مقدمه اش از بود و نبود است يك مقدمه اش از باید و نباید، مقدمه بود و نبود مثل اینکه می گوید خدا ولی نعمت است باید ولی نعمت را شکر کرد این جزء باید و نباید است این مقدمه باید و نباید با آن مقدمه بود و نبود که ضمیمه بشود می گوئیم خدا مُنعم است منعم را باید شکر کرد پس خدا را باید شکر کرد این کشور، کشور اسلامی است کشور اسلامی باید مستقل باشد پس کشور ما باید مستقل باشد آزاد باشد مستقل باشد بیگانه را طرد کند و مانند آن. برای يك سیاستمدار، برای يك قانون گذار کار فقهی به تنهایی کارساز نیست مسائل اخلاقی به تنهایی کارساز نیست این يك مقدمه است او باید آن قدر قدرتمند و توانا باشد که بین آن بود و نبود از يك سو و این باید و نباید از سوی دیگر تلفیق کند قیاسی تشکیل بدهد نتیجه بگیرد که کشور را باید از راه صنعت پیش برد یا از راه کشاورزی، این مملکت در چه منطقه قرار دارد فصول چهارگانه اش چیست آب و خاکش چگونه است صنعتی است یا کشاورزی است یا هر دو.



بنابراین رشته سیاست، رشته تدبیر، رشته مدیریت این گونه از علوم انسانی بدون تلفیق آن باید و نباید و بود و نبود ممکن نیست اما فقه و اخلاق و اینها، اینها کاری به تلفیق ندارد يك فقیه بحث می‌کند چه چیزی واجب است چه چیزی حرام، چه چیزی مستحب است و چه چیزی مکروه این کار ندارد که ما جامعه را چطور اداره کنیم يك عالم فنّ اخلاق بحث می‌کند چه چیزی حسد است چه چیزی حسد نیست چه چیزی فضیلت است چه چیزی فضیلت نیست اما جامعه را چگونه باید اداره کرد این کار فنّ اخلاق نیست.

### حکمت بودن قوای سه‌گانه وجود انسان

بنابراین آنچه به اندیشه برمی‌گردد مسئولش عقل نظری است آنچه به انگیزه برمی‌گردد مسئولش عقل عملی است اما اینها دو شأن‌اند دو بال‌اند از يك پرنده ملکوتی به نام نفس این روح است که اینها را هماهنگ می‌کند نه اینکه خود اینها بتوانند به تنهایی اندیشه را به انگیزه تبدیل کنند هر سه، حکمت است گوشه‌ای از حکمت را الآن اینجا به لقمان حکیم می‌دهد.

### آموختن حکمت به لقمان در شکر نعمت

در جریان حکمت لقمان اوّلش شکر و سپاس الهی مطرح است خب خدا هست بسیار خب، خدا مُنعم است خالق است به دلیل همین آیه ده سوره مبارکه «لقمان» فرمود، پس تمام نعمتِ ما چه «کان» تاّمه چه «کان» ناقصه را او داد عقل هم می‌گوید انسان در برابر ولی نعمت باید خاضع باشد حق شناسی کند خدا هم همین را به صورت حکمت بیان کرده به لقمان آموخت فرمود شکر کن خدا را سپاسگزار باش.

هر کس شکر کرده است این به سود خود شکر می‌کند اینکه فرمود: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾<sup>۱</sup> که در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت تنها این نیست که «شکر نعمت، نعمت افزون کند» تنها این نیست، «شکر نعمت نعمت افزون کند» در حدّ نازل یا میانی، شکر نعمت، شاکر را افزون کند در حدّ عالی، نفرمود «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» فرمود: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ شعور و فهمتان را ما می‌بریم بالا، هویتتان را می‌بریم بالا انسان که همه‌اش خوردن و خوابیدن نیست فهم هم هست فرمود ما شما را بالا می‌بریم اگر بخش‌های دیگر باشد فرمود اگر کسی شکر کرد ما نعمتش را زیاد می‌کنیم اما در سوره مبارکه «ابراهیم» فرمود گوهر هستی‌تان را ما بالا می‌بریم ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ شما می‌آیید بالا چه اینکه فرمود مردان الهی کسانی‌اند که ﴿إِذَا تُلِيتَ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾<sup>۲</sup> خب ایمان کسی که بالا می‌رود یعنی هویت او، واقعیت او بالا می‌رود.

پرسش:.... پاسخ: بله، اما گاهی نعمت او را اضافه می‌کنند گاهی خود او را، این ﴿لِنَفْسِهِ﴾ هر دو را می‌تواند بگیرد آنچه در جریان سوره مبارکه «ابراهیم» آمده است خیلی شفاف است فرمود: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ شما می‌آیید بالا اینکه فرمود: ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾<sup>۳</sup> یعنی خود شما را بالا می‌بریم اگر درباره حضرت ادریس فرمود: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾<sup>۴</sup> یعنی گوهر هویت ادریس (سلام الله علیه) را بالا بردیم اینها هست.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۷.

۲. سوره انفال، آیه ۲.

۳. سوره مجادله، آیه ۱۱.

۴. سوره مریم، آیه ۵۷.

## محدود نشدن ثمرات شکر به کفران نعمت در سوره لقمان

این شکرها این برکات را دارد اما درباره کفر گاهی تهدید دارد گاهی بی تهدید است تهدیدش هم معمولاً تلویحی است معمولاً در این گونه از موارد تصریح به تهدید نمی کند گاهی تصریح می کند نسبت به نعمت و شکر فرمود:

﴿نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾<sup>۵</sup> بگو که من بخشنده ام اما دیگر نفرمود اگر کفر ورزیدند من عذاب می کنم فرمود: ﴿وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ﴾<sup>۶</sup> من يك عذاب سختی هم دارد نه اینکه آنها را عذاب می کنم، گاهی اصلاً سخن از عذاب نیست نظیر همین آیه که ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ نفرمود اگر کفر ورزیدید ما عقابتان می کنیم فرمود اگر کفر ورزیدید خدا بی نیاز است آن که می گوید

شکر نعمت، نعمت افزون کند \*\*\* کفر، نعمت از کفّت بیرون کند

این ترجمه بعضی از آیات است که فرمود اگر شما کفر ورزیدید نعمتتان گرفته می شود اما آنچه در این آیه دوازده سوره مبارکه «لقمان» هست اصلاً سخن از تهدید نیست لا تلویحاً و لا تصریحاً بلکه فرمود کفر شما اثر ندارد.

## عدم ارتباط محدود نمودن نعمت با تعبیرات به کار رفته در قرآن

در سوره مبارکه «ابراهیم» مشابه این آمده است که ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً﴾ همه مردم روی زمین کافر بشوند به خدای سبحان آسیبی نمی رسد ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾<sup>۷</sup> این نفی ضرر است نسبت به ذات اقدس الهی.

پرسش: ...

پاسخ: بنای قرآن کریم بر اساس «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ»<sup>۸</sup> تنظیم شده است در خیلی از موارد آن عذاب را ذکر

نمی کند یا اگر عذاب را ذکر می کند تلویحاً ذکر می کند خب خیلی فرق است بین اینکه بفرماید: ﴿نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا

۵. سوره حجر، آیه ۴۹.

۶. سوره حجر، آیه ۵۰.

۷. سوره ابراهیم، آیه ۸.

الْعَفْوُ الرَّحِيمُ» من بخشندهام ﴿وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ﴾ نه من معذِّبمِ خبر این دو تعبیر فرق می‌کند در آنجا هم در سوره مبارکه «ابراهیم» مشابه این آمده بله، يك وقت کفران نعمت است که این گونه از آیات مطرح می‌کند يك وقت کفر در مقابل ایمان است کفر در مقابل ایمان در سوره مبارکه روم قبلاً گذشت که آنجا تهدید فرمود آیه ۴۴ سوره مبارکه «روم» این بود ﴿مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ﴾ اینجا تهدیدی است مقابل آن لطف، اما کفر در مقابل ایمان است نه کفران در مقابل سپاسگزاری به هر تقدیر اینجا فرمود اگر کسی کفر ورزید ﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ یعنی آسیبی به کسی نمی‌رساند حالا طرح حکمت لقمان.

### آشکار شدن حکمت لقمان در موعظه‌های او

خود آن حکمتی که فرمود: ﴿لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾ همین که فرمود: ﴿أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ﴾ این از کلمات حکیمانه لقمان است آنجایی که خود لقمان دارد نصیحت می‌کند این هم یکی از تفصیل‌های حکمت لقمانی است ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾ برای اینکه شرک، ظلم عظیم است.

### تبیین حکمت بودن موعظه‌های لقمان در شرک و شرک

ملاحظه فرمودید این ظلم از باب حکمت عملی است عدل و ظلم، حُسن و قبح اینجا جزء حکمت عملی است. خدا واحد است ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾<sup>۹</sup> این جزء حکمت نظری است ما باید آن واحد ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ را بپرستیم و حق‌شناسی کنیم این حکمت عملی است تلفیق آن باید و نباید با این بود و نبود به این صورت در آمده است که فرمود: ﴿لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾ چرا، برای اینکه شرک، ظلم عظیم است. در بخش‌هایی دیگری که در همین سوره مبارکه «لقمان» خواهد آمد قرآن کریم برهان را ذکر می‌کند آیه پانزده این است که ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ این حکمت نظری است یعنی شرک، برهان‌پذیر نیست شرک در سوره مبارکه «مؤمنون» بخش

۸. مصباح المتعبد، ص ۴۴۲ و ۶۹۶.

۹. سوره انعام، آیه ۱۶۳.

پایانی این بود که ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ این ﴿لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ جمله در محلّ نصب است تا صفت باشد برای ﴿إِلَهًا آخَرَ﴾ یعنی ﴿إِلَهًا آخَرَ﴾ برهان‌پذیر نیست مثل اینکه کسی بگوید «اگر کسی بگوید دو دوتا پنج تا که دلیل ندارد حُکمه کذا»، این «که دلیل ندارد» لازمه ذات دو دوتا پنج‌تاست یعنی دو دوتا پنج تا دلیل‌بردار نیست نه اینکه بخواهد خبر بدهد آیه ۱۱۷ سوره مبارکه «مؤمنون» ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ که این جواب از همان ﴿فَأِنَّمَا حِسَابُهُ﴾ طرح می‌شود این ﴿لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ برای اینکه معدوم است سرّش هم در آیات دیگر بیان کرد فرمود شما که این اصنام و اوثان را می‌پرستید می‌گویید ارباب است لفظ ربّ را به این بت‌هایتان می‌گویید مفهوم ربّ هم در ذهنتان هست اما این مفهوم زیرش خالی است شما هر چه بگردید ربّ پیدا نمی‌کنید ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾<sup>۱۰</sup> خب اگر این ربّ مفهومی است که زیرش خالی است شما چه برهانی دارید بیاورید معدوم محض که برهان‌پذیر نیست ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ﴾ خب لفظ را می‌خواهید بگویید، بگویید مفهوم در ذهنتان باشد، باشد اما بالأخره زیرش خالی است خالی که برهان‌پذیر نیست این هم همین‌طور است.

آمدن تعلیل ظلم بودن شرك در کلام خدا با ﴿مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾

آنچه لقمان فرمود: ﴿لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ برهانی در آن نیست اینجا ذکر نفرمود اما در همین سوره مبارکه «لقمان» در آنجا که کلمات ذات اقدس الهی است آیه پانزده فرمود ما به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادرش احسان بکند اما اگر آنها اصرار کردند که او شرك بورزد ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ نه تنها تو، یعنی «ما لا علم به» خب معدوم، علم‌پذیر نیست چیزی که نیست انسان چه چیزی را بفهمد این ﴿مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ مثل اینکه بگوید اگر بگویید دو دوتا پنج تا که علم ندارید یعنی «لا يتعلّق به

العلم» است سالبه به انتفاء موضوع است برای اینکه معدوم محض که علم‌پذیر نیست این برهان مسئله است این کلمات حکیمانه خود خدای سبحان است که به عنوان جمله معترضه بین سخنان لقمان وارد شده از آیه ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ﴾ کلمات خود ذات اقدس الهی است. از آیه شانزده به بعد که حالا لقمان دارد وصیت می‌کند ﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ﴾ این جزء کلمات حکیمانه خود لقمان است این تلفیقی است از حکمت‌هایی که خدای سبحان بلاواسطه بیان می‌کند و حکمت‌هایی که خدای سبحان از زبان لقمان بیان می‌کند.

### سرّ توصیه انسان به حفظ احترام عمودین در خانواده

در آیه چهارده فرمود ما اصول خانوادگی را کاملاً حفظ می‌کنیم چون اصول خانواده است که جامعه را حفظ می‌کند این عاطفه است که جامعه را عطف می‌کند ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾ ما نگذاشتیم و نمی‌گذاریم این اصول خانوادگی به هم بخورد عمودین را واجب‌النفقه یکدیگر می‌کنیم احترامشان را واجب می‌دانیم پدر، جدّ، جدّ اعلیٰ، پسر، نوه، نبیره هر کدام فقیر بود تأمین نیازهای او بر دیگری واجب است این حفظ عمودین است از نظر مسائل اقتصادی و مسائل خانوادگی، صله رحیم هم که واجب است از نظر مسائل اخلاقی، نمی‌گذارد که خانواده‌ها متلاشی بشوند اما برهانی که در مسئله هست بالأخره آدم که می‌خواهد در جایی زندگی کند خانواده باید محفوظ باشد حالا در صدر اسلام گاهی پدر و مادر مشرک بودند جوان‌ها ایمان می‌آوردند به حضرت هم عرض کردند که پدر و مادر ما اصرار دارند که ما از اسلام برگردیم آیه نازل شد که خیر این کار را نکنید ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾ اینکه ما سفارش کردیم احترام پدر و مادر را حفظ بکنید برای اینکه نظام خانوادگی محفوظ بماند.

### علت تأکید اسلام بر احترام بیشتر به مادر

احترام به مادر بیش از احترام به پدر سفارش شده است دلیلش هم این است که ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ﴾ این دوران بارداری دشوار را آن مادر تحمل می‌کند ﴿وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ دو سال هم طول می‌کشد تا دوران

شیرخوارگی او را تأمین کند و شیرش کامل بشود که «لا رضاع بعد الفطام» فطام یعنی بعد از اینکه دو سالش تمام شده است از شیر باز می‌گیرند که دیگر از آن به بعد اگر کودک دو ساله به بعد شیر کسی را بخورد این نشر حرمت نمی‌کند. در سوره مبارکه «احقاف» مجموعه بارداری و شیرخوارگی او را ذکر فرمود یعنی در آیه پانزده سوره مبارکه «احقاف» فرمود: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ اینکه گفتند اقلّ حمل شش ماه است برای اینکه طبق آیه سوره «لقمان» دوران شیرخواگی ﴿وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ است دو سال است مجموعه حمل و شیر دادن وقتی سی ماه شد وقتی ۲۴ ماه را از ۳۰ ماه کم بکنیم شش ماه می‌ماند اقلّ حمل می‌شود شش ماه، دوران شیرخوارگی هم می‌شود دو سال لذا فرمود: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ اینکه فرمود این تلاش و کوشش را مادر کرد شما باید به فکر احترام مادر باشید.

#### آمدن نام عمودین در کنار نام خدا دال بر اهمیت موضوع

خب چه چیزی وصیت کردیم ﴿أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلَوْ أَلَدَيْكَ﴾ هم آنها مجرای فیض خالقیت‌اند خالق سبحان که ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾ از این راه خلق کرده است اینها مجرای فیض‌اند مورد عنایت حق‌اند دوم اینکه وقتی خدای سبحان بخواهد به چیزی اهمیت بدهد نام مبارك خودش را آنجا می‌برد در سوره مبارکه «نساء» گذشت که ﴿اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾<sup>۱۱</sup> یعنی مبدا صله رحم را قطع نکنید (يك) مبدا تقوای الهی را فراموش نکنید (دو) این تکریم ارحام است اعتنا به صله رحم است اگر نام مبارك خدای سبحان در کنار صله رحم ذکر شده است برای اهمیت اسلام نسبت به صله رحم است. اینجا هم فرمود: ﴿أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلَوْ أَلَدَيْكَ﴾ بر اساس آن دو وجه.

اما ﴿إِلَى الْمَصِيرِ﴾ وقتی که روشن شد بازگشت همه شما به طرف خداست مصیر این است شما در مسائل اعتقادی نباید تابع پدر و مادر باشید چون در صدر اسلام این حادثه اتفاق افتاده در این شأن نزول‌ها ملاحظه فرمودید که جوانی ایمان آورد مادرش اصرار کرد که باید به همان شرك برگردی این آیه پانزده نازل شد<sup>۱۲</sup> فرمود: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ﴾ اگر پدر و مادر اصرار کردند ﴿عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ شرك بیاوری چیزی را که علم‌پذیر نیست نظیر ﴿أَتُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۱۳</sup> این از جاهایی است که «عدم الوجدان يدلّ علی عدم الوجود» اگر چیزی بین الغی باشد «عدم الوجدان يدلّ علی عدم الوجود» درباره علم محیط هم خدای سبحان برای اینکه ثابت کند «عدم الوجدان يدلّ علی عدم الوجود» فرمود شما حرف‌هایی می‌زنید که خدا نمی‌داند، خدا نمی‌داند یعنی نیست برای اینکه اگر چیزی بود خدایی که ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾<sup>۱۴</sup> است ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۱۵</sup> است خب می‌دانست ﴿أَتُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ حرفی می‌زنید که خدا نمی‌داند یعنی نیست، پس اینکه گفته می‌شود «عدم الوجدان لا يدلّ علی عدم الوجود» يك موجب کلیه نیست، عدم الوجدان چه کسی؟ اگر عدم الوجدان نسبت به محیط مطلق باشد این قطعاً «يدلّ علی عدم الوجود» اما اگر عدم الوجدان نسبت به افراد محدود باشد که حوزه تجربی آنها محدود است بله «عدم الوجدان لا يدلّ علی عدم الوجود» اما چیزهایی که بین الغی است بدیهی‌البطالان است عدم الوجدان اینها هم «يدلّ علی عدم الوجود» فرمود: ﴿عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ از آنها اطاعت نکن.

۱۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۳۰.

۱۳. سوره یونس، آیه ۱۸.

۱۴. سوره فصلت، آیه ۵۴.

۱۵. سوره بقره، آیه ۲۹.



## بیان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در عدم جواز معصیت خالق مطلقاً

این یکی از کلمات نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبائی را ایشان بارها می فرمودند که کلمات نورانی پیامبر مثل اصول قانون اساسی است سخنرانی آن طوری که در نهج البلاغه و اینها هست به آن صورت سخنرانی طولانی این چنین نبود مرتب نورافشانی می کرد هر کدامش به منزله اصلی از اصول قانون اساسی است گوشه ای از این اصول کلی را مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در اواخر من لا یحضره الفقیه نقل کرده<sup>۱۶</sup> این کلمات کوتاهی که هر کدام به منزله اصلی از اصول اسلامی است «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»<sup>۱۷</sup> این اصل بر همه عمومات و اطلاقات حاکم است که نمی شود گفت فلان کس مأمور است معذور است و مانند آن که خدا را معصیت بکند تا حرف مثلاً آمر خودش را اطاعت کند. اینجا هم فرمود: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾

### مقید بودن ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا﴾ به امور دنیوی

اما ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا﴾ این ﴿فِي الدُّنْيَا﴾ تنها برای این نیست که در دنیا نسبت به اینها کار خوب بکند نه، منظور این نیست منظور این است که ﴿فِي الدُّنْيَا﴾ یعنی «فی الامور الدنیویّه» نه اینکه مادامی که در دنیا هستی نسبت به اینها احسان بکن ولو در مسائل اخروی این چنین نیست در مسائل اخروی هرگز نسبت به اینها اطاعت نکن جا برای مصاحبت نیک نیست نه، در امور دنیوی، مسکن می خواهند، غذا می خواهند، پوشاک می خواهند، اینها بله اما در امور اخروی بخواهی کوتاه بیایی نه، پس ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا﴾ این نیست که در دنیا با آنها مصاحبت نیک بکن چه حوزه آخرت باشد چه حوزه دنیا، چه مسائل دینی باشد چه مسائل دنیوی نه خیر، ﴿فِي الدُّنْيَا﴾ یعنی

۱۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۶ - ۳۸۱.

۱۷. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱.

«فی الامور الدنیویة» ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ بعد فرمود حالا فرق نمی‌کند اگر اینها برگشتند توبه کردند تابع اینها باش، نشد، تابع رهبرانت باش تابع معلّمانت باش هر کس در مسیر حق است دنبال او برو دیگر نفرمود «و اتّبع سبیل غیرهم» نه حالا اگر اینها توبه کردند هر کس در راه حق است با او هماهنگی کن چه پدر و مادر باشد چه دیگری ﴿وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾ اما بدانید شما و پدران و هر کسی در این راه هستید ﴿إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَتَّبِعُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

«و الحمد لله ربّ العالمین»